

هو العليم

هدف از خلقت انسان و ذکر بعضی آیات در این باب

سلسله دروس خارج فقه - ارتداد - جلسه بیستم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدّس الله سرّه

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

هدف از خلقت انسان، یکی از مهم‌ترین

مباحث فلسفی و فلسفه اخلاق و مباحث فطری

یکی از مهم‌ترین مباحث فلسفه اخلاق و مباحث

فطری، بحث هدف از خلقت انسان است. این مسئله

که انسان عبث خلق نشده و غایت و هدفی از خلقت

او مدنظر است، یک مسئله فطری است. یعنی فطرت

بشر براساس آن سرمایه‌هایی که خداوند به او عنایت

کرده و برداشت‌هایی که از حقیقت و نفس‌الامر دارد،

حکم می‌کند به اینکه باید یک منظوری از خلقت

انسان وجود داشته باشد. این یک مسئله فطری است

و قابل مناقشه نیست. البته ضرورت ندارد که این

مسئله در همه احوال برای انسان حضور علمی داشته

باشد؛ چه‌بسا انسان در یک مرحله و برهه از بسیاری

از مسائل فطری غافل باشد، مانند قبح ظلم یا قبح

کذب یا استحسنات عقلی و بسیاری از مسائل دیگر

که لازم نیست همیشه برای انسان حضور علمی

داشته باشند.

فطری بودن مسئله توحید

همان‌طور که نسبت به مسئله توحید هم [همین‌طور است.] توحید یک مسئله فطری است و هر شخصی در وجود خود احساس مبدأئی می‌کند و فطرت او را به این موضوع راهنمایی می‌کند.

آیات دالّ بر فطری بودن مسئله توحید

آیات قرآن هم بر این قضیه دلالت دارند مثل آیه شریفه:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾.^۱

مثل قضیه حضرت ابراهیم که بر این مسئله دلالت دارد: ﴿قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا

^۱. سوره روم (۳۰) آیه ۳۰. افق وحی، ص ۲۹۶:

«پیوسته وجهه و رویکرد خود را به سمت و سوی دین حنیف و منطبق بر حق قرارده که این همان فطرت و سرشت نهفته الهی است در وجود انسان که مردم را بر آن میزان و ودایع سرشته و آفریده است، و هیچ تبدیل و تغییری در این فطرت و خلقت پیدا نخواهد شد (و پیوسته آدمی تا به هیئت و خلقت انسان است این ودیعه الهی در او باقی و پایدار خواهد بود). و این است دین و مذهب و شریعت استوار و پابرجا و ثابت. ولیکن بیشتر مردم از این نکته غافل و جاهلند. (و لذا قدر و قیمت خود را نمی‌دانند و متوجّه نیستند که چه درّ گرانبه‌ای را خدای متعال در وجود آنان به ودیعه نهاده تا پیوسته آنان را به شاهراه سعادت در دنیا و آخرت رهنما گردد.)»

فَسَـٰٔءَ ٱلَّذِينَ كَانُوا يَنطِقُونَ ﴿٧٠﴾ يَا مَسْئِلُهُ

۱. سوره انبیا (۲۱) آیات ۵۱ - ۷۰:

﴿وَلَقَدْ ءَاتَىٰنَا إِبْرَٰهِيْمَ رُشْدَٰهُ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِيْنَ * إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَٰذِهِ التَّمَاثِيْلُ الَّتِي ءَنتُمْ لَهَا عَٰكِفُونَ * قَالُوا وَجَدْنَا ءَابَآءَنَا لَهَا عِبْدِيْنَ * قَالَ لَقَدْ كُنتُمْ ءَنتُمْ ءَوَآبَآءُكُمْ فِى ضَلَالٍ مُّبِيْنٍ * قَالُوا أَأَجِىَّتَنَا بِآلِ حَقٍّ أَمْ ءَنتَ مِنَ اللَّٰعِيْنَ * قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَوٰتِ وَآلِ ٱرْضِ ٱلَّذِى فَطَرَهُنَّ وَأَنَاْ عَلَىٰ ذٰلِكُمْ مِّنَ الشَّٰهِدِيْنَ * وَتَاللّٰهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْبَحُكُمْ بَعْدَ ذٰلِكَ أَن تَوَلَّوْا مُدْبِرِيْنَ * فَجَعَلَهُمْ جَذَدًا ءِلَآءَ كَبِيْرٍ ءَلَهُمْ لَعَلَّهُمْ ءِلَآءِىَ هَٰ يَرَجْعُونَ * قَالُوا مَن فَعَلَ هَٰذَا بِـَٔالِهَتِنَا ءِٔنْهُ لَمِنَ الظَّٰلِمِيْنَ * قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَٰهِيْمُ * قَالُوا فَآتُوا بِهِ عَلَىٰ ءَآءِىَ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ * قَالُوا ءَآنتَ فَعَلْتَ هَٰذَا بِـَٔالِهَتِنَا ءِٔىَ إِبْرَٰهِيْمُ * قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيْرُهُمْ هَٰذَا فَسَـٰٔءَ ٱلَّذِينَ كَانُوا يَنطِقُونَ * فَرَجَعُوْا ءِلَآءِىْ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا ءِٔنَّكُمْ ءَنتُمْ الظَّٰلِمُونَ * ثُمَّ نَكِسُوْا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمَا هَٰذَا وَءَلَا يَخَفُونَ * قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللّٰهِ مَا لَّا يَنفَعُكُمْ شَىْءٌ ءِلَآءَ وَءَلَا يَضُرُّكُمْ * ءَأُفٍ لَّكُمْ ءَوَلَمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللّٰهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ * قَالُوا حَرِّقُوْهُ وَٱنصُرُوْا ءِلَٰهِيْكُمْ ءِٔن كُنتُمْ فَعٰلِيْنَ * قُلْ نَآءِ يَنَارُ كُونِى بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ ءِٔىَ إِبْرَٰهِيْمَ * وَأَرَادُوْا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمْ ءَلًا ءَخِرِيْنَ﴾

ترجمه: «او به تحقیق که ما به ابراهیم بصیرت و تشخیص صواب از خطا، پیش از موسی عنایت کردیم و به احوال او دانا و آگاه بودیم. * آنگاه که به عمویش و قومش گفت: این بت‌ها چیست که آنها را می‌پرستید و سر بر آستان آنها فرود آورده‌اید؟ * در پاسخ گفتند: پدران ما چنین می‌کردند. * ابراهیم گفت: هم شما و هم پدرانتان همگی در ضلالت و جهالت آشکاری بوده‌اید. * آنها گفتند: آیا مطلب و راه حقی برگزیده‌ای یا سربه‌سر ما می‌گذاری؟ * ابراهیم گفت: بلکه پروردگار شما، خدای آسمان‌ها و زمین است که آنها را خلقت فرمود. و من - ای گروه مخاطبین - بر این مسأله شهادت می‌دهم. * و پس از اینکه از اینجا دور شدید بت‌های شما را از بین خواهم برد. * پس ابراهیم همه بت‌ها را به غیر از بت بزرگ قطعه‌قطعه نمود، بلکه به خود آیند و از راه رفته برگردند. * مردم وقتی چنین دیدند گفتند: هر کسی که چنین جسارتی به خدایان ما نموده است، از ستمکاران خواهد بود. * گفتند: شنیده‌ایم جوانی است که از خدایان به بدی یاد می‌کند. * گفتند: او را در حضور مردم اینجا بیاورید تا مردم درباره او شهادت دهند. * مردم گفتند: ای ابراهیم آیا تو این عمل را با خدایان ما نمودی؟ * ابراهیم گفت: بنگرید بزرگ آنها این عمل را انجام داد؛ از آنها پرسید چرا این کار

حضرت ابراهیم راجع به پرسش خورشید و ستارگان و ماه بر این قضیه دلالت دارد.

و همین‌طور تمام آیاتی که با ادله فطری و با دلالت عواطفی اثبات مبدأ و صانع می‌کند و از نقطه نظر نقلی بر این مطلب دلالت دارند.

اما از نقطه نظر عقلی و وجدانی و شهودی هم این مطلب، بدون هیچ شک و شبهه‌ای قابل برای تأمل می‌باشد. در اینجا هم مسئله به همین منوال است.

فطری بودن ترتّب و تعاقب غایت و هدف بر

خلقت انسان

یکی از مسائل فطری، ترتّب و تعاقب غایت و هدف بر خلقت انسان است؛ یعنی نمی‌شود که این انسان با توجه به این شرایط و استعدادات و ملکات،

را کرده‌اند، اگر بتوانند سخن بگویند.* پس به خود مراجعه کردند و در ضمیر خود به خویش خطاب کردند و گفتند: شما از ستمکاران می‌باشید.* آنگاه سرهایشان را به زیر انداختند و خطاب به ابراهیم گفتند: تو می‌دانی که این بت‌ها سخن نمی‌گویند.* ابراهیم آنگاه فرمود: آیا به غیر از خدا بت‌ها را عبادت می‌کنید، اشیائی که هیچ نفع و صلاحی و یا ضرر و فساد را برای شما نمی‌آورند؟! *افّ بر شما باد و بر آنچه جز خدا می‌پرستید آیا ادراک و فهم نمی‌کنید؟! *گفتند: ابراهیم را آتش بزنید و معبودان خود را یاری کنید، اگر کاری می‌کنید و اهل عمل هستید! *گفتیم: ای آتش، بر ابراهیم خنک و سلامت باش! * و خواستند به او مکرری بزنند ولی ما آنها را زیان‌کارترین مردم قرار دادیم.» (محقق)

بدون هدف خلق شود. این یکی از مسائلی است که مورد نظر و اثبات قانون فطرت است؛ اگرچه ممکن است این مسئله مانند مسئلهٔ اوّل یک حضور علمی برای انسان در همهٔ مراحل و مراتب نداشته باشد، گاه‌گاهی هست، بیاید، برود، جرقه‌هایی بزند، و این‌طور نباشد که همیشه برای انسان مثل حضور عینی وجود خود انسان و به علم حضوری باشد بلکه این در وجود انسان هست و با مختصر عنایت و تأملی برای انسان روشن و آشکار می‌شود. خداوند متعال خلقت انسان را براساس این مسئلهٔ فطری در قرآن بیان می‌کند:

یکی از آیاتی که دلالت بر این مطلب می‌کند آیه:

﴿أَفَحَسِبَ ۖتُمْ ۖ أَنَّمَا خَلَقَ ۖنَكُمْ ۖ عَبَثٌ ۖ وَأَنَّكُمْ ۖ

إِلَىٰ ۖنَا لَا تُرْ ۖجَعُونَ﴾^۱ است که دلالت می‌کند بر

هدف و غایتی که از این خلقت برای انسان هست.

در این آیه می‌فرماید که زندگی شما عبث نیست،

شما به ما برمی‌گردید؛ یعنی این‌طور نیست که یله و

^۱ . سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۱۵. معادشناسی، ج ۲، ص ۱۹۲:

«آیا چنین می‌پنداشتید که ما شما را بیهوده و بدون نتیجه و غایت آفریده‌ایم، و شما به‌سوی ما بازگشت نخواهید نمود؟!»

رها باشید، بالأخره بعد سر و کارت‌تان با ما خواهد بود.

منافات داشتن گذران زندگی در این دنیا به هر

کیفیتی با خلقت انسان

ما از اینجا استفاده می‌کنیم که گذران زندگی در این دنیا بای‌تحوکان و به هر کیفیتی با خلقت انسان منافات دارد. اگر کسی بخواهد که در این دنیا هر طوری بیاید و هر طوری برود و هر ظلمی بکند و هر کسی را بکشد و هر تجاوز و غصبی را انجام دهد، این کارها با ﴿أَفَحَسِبَ تُمْ أَنْمَّا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا﴾ منافات دارند.

کیفیت رجوع به پروردگار

رجوع به پروردگار باید رجوع منطقی باشد؛ والا اگر آدم کافر به خدا رجوع کند، آدم مؤمن هم رجوع کند پس ﴿وَأَنْتُمْ إِلَىٰ نَا لَا تُرْجَعُونَ﴾ چه معنا دارد؟! چون بحث فقط صرف رجوع است! اما صرف رجوع [کافی] نیست بلکه صرف رجوع با عمل صالح است، صرف رجوع است با ارائه یک حیات طیبه است. پس آیه ﴿أَفَحَسِبَ تُمْ أَنْمَّا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنْتُمْ إِلَىٰ نَا لَا

تَرْجَعُونَ ﴿﴾ با گذراندن حیات به هر نحوی در
تعارض است.

ذکر غایت خلقت در آیات قرآن

یا اینکه من باب مثال آیاتی که دلالت می کنند بر
اینکه خلقت آسمان و زمین برای این است که شما
به حق برسید؛ **لِتَعْلَمُوا ﴿﴾** بَانَ اللَّهُ هُوَ آلَ حَقُّ ﴿﴾^۱
عبارت است از عرفان، عبارت است از رسیدن به
حق، این غایت برای خلقت انسان است.

منظور از عبادت همان عرفان به حق

یا من باب مثال آیاتی که می گویند: ﴿وَمَا
خَلَقْتُ آلَ جِنٍّ وَآلَ إِنْسٍ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۲ که
می فرمایند: «غایت از خلقت عبادت است، منظور از
عبادت همان عرفان به حق است». ﴿لِيَعْبُدُونِ﴾
یعنی مقام عبودیت. به مقام عبودیت برسند یعنی به
مقام عرفان و معرفت برسند. بر فرض اینکه ما آن

^۱ . سوره لقمان (۳۱) آیه ۳۰: ﴿ذَلِكَ بَانَ اللَّهُ هُوَ آلَ حَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ
مِنْ دُونِهِ آلَ بَاطِلٌ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ آلَ عَلِيِّ آلَ كَبِيرٍ﴾. رساله بدیعه، ص ۲۷:
«این از آنجاست که خداوند حق است و جز او هر معبودی باطل است و
همانا خداوند هم او برتر و بزرگ است.»

^۲ . سوره ذاریات (۵۱) آیه ۵۶. امام شناسی، ج ۸، ص ۴۸:
«من انس و جن را نیافریدم مگر برای اینکه مرا عبادت کنند.»

روایاتی را هم که در اهل تسنن باشد قبول نکنیم، همین نفس ﴿لِيعَ بُدُونٍ﴾ به معنای نماز خواندن و روزه گرفتن نیست بلکه عبد باشد، عبد در صورتی است که انسان معرفت به مولا داشته باشد والا عبد نیست. این یک مسئله است.

شناخت مولا شرط لازم برای عبادت

ترتّب عبادت بر شناخت

لذا این مطلبی که از مرحوم آقا شیخ محمد علی کاظمی نقل می شود بر این که ما به دنبال فلسفه و عرفان نمی رویم برای اینکه کاری به معرفت مولا نداریم که مولا کیست، وظیفه ما عبودیت است، مولا هر کسی که می خواهد باشد و دارای هر تعریف و حد و صفتی که می خواهد باشد، بنده در مقام عبودیت باید اطاعت کند،^۱ این دلیل کاملاً باطل است و از مرحله عقل و منطق خارج است! چون تا انسان مولا را نشناسد نمی تواند او را عبادت کند، عبادت مترتب بر شناخت است. همان طور که می فرماید:

^۱. به نقل از یکی از بزرگان فقه. جهت اطلاع بیشتر به اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۴۱۱ و متن جلسات شرح حکمت متعالیه، ج ۲، ص ۱۴ رجوع شود.

﴿وَمَا خَلَقْتُ آلَ جِنٍّ وَآلَ إِنسٍ إِلَّا

لِيعْبُدُونِ﴾؛ تا اینکه عبادت کنند. این عبادت یعنی

در مقام عبودیت بریایند، یعنی نماز را بهتر بخوانند،

کارشان را در دنیا بهتر انجام بدهند، بینش‌شان در دنیا

بهتر باشد. لازمهٔ عبادت کردن شناخت پروردگار

است و همان‌طور که امیرالمؤمنین علیه‌السلام

می‌فرماید: «**مَا عَبَدْتَ اللَّهَ خَوْفًا مِنْ نَارِهِ وَ لَا طَمَعًا**

إِلَى جَنَّتِهِ بَلْ وَجَدْتُهُ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ»^۱ معنای

این کلام این است که آن عبادت، عبادت عبید است

و آن عبادت، عبادت تجّار است. همان‌طور که

می‌فرماید: این عبادت، عبادت واقعی است. لازمهٔ

«**وَجَدْتُهُ أَهْلًا**» عرفان و شناخت است، چرا «**وَجَدْتُهُ**

أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ»؟! چون او را شناخته است. بنابراین

مطلب ایشان (مرحوم کاظمی) خالی از تأمل بوده و

باطل است.

غایت خلقت انسان، رسیدن به کمالات و

۱. بحار الأنوار، ج ۶۷، تنمّة أبواب مكارم الأخلاق، باب ۵۳، ص ۱۹۷؛

عوالی اللّثالی، ج ۱، ص ۴۰۴، ح ۶۳:

«قال أمير المؤمنين صلواتُ الله عليه: **ما عبدتُك خَوْفًا مِنْ نَارِكْ وَ لَا طَمَعًا**

فِي جَنَّتِكَ وَ لَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ.»

فلذا غایت برای خلقت انسان معرفه‌الله و رسیدن به کمالات در اینجا ارزیابی شده است. بر این اساس بعثت و رسالت انبیاء هم روی این مسئله قرار می‌گیرد. حالا من همین‌طور تیتروار و مجمل از اینها می‌گذرم، بحث‌های [فنی و مهم] روی آنها انجام شود و خود رفقا آیاتی که مربوط به این مسئله می‌باشند و هدف از خلقت را بیان می‌کنند و همین‌طور ادله‌ای را که مربوط به رشد و شکوفا شدن و بروز ظهورات و استعدادات و به فعلیت رسیدن آنها است پیدا می‌کنند. روایاتی را که *إلی ما شاء الله* مربوط به هدف و غایت خلقت از امام صادق و امام باقر *علیهما السلام* بیان شده‌اند بررسی می‌کنند و احتجاجاتی را که آنها با مخالفین کرده‌اند و همه دلالت بر این قضایا دارند بررسی می‌کنند. اینها دیگر بستگی به همّت ما دارد که تا چه اندازه انجام دهیم.

بعثت انبیاء براساس حکم فطری

بعثت انبیاء هم براساس همین حکم فطری است؛ یعنی چون حکم فطری در بشر اقتضاء می‌کند که

انسان به کمال مطلوب از این خلقت برسد، انبیاء هم بر همین اساس نازل شده‌اند، آیات قرآن هم بر این قضیه هست: ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾^۱.

هدایت خود شخص، مطلوب برای بعثت رسل

اجر را بر هدایت خود شخص مترتب می‌کند نه بر نصیبی که متوجه او شود. یعنی می‌گوید که هدایت خود شخص، مطلوب برای بعثت رسل است. ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۲ این ارسال رسل برای رحمت بر عالمین است. برای اینکه بشر را از جهالت بیرون بیاورد، پس مقصد در اینجا مشخص شده است، مقصد از خلقت رسل در اینجا این است که بشر به جنبه هدایت برسد. جنبه هدایت، جنبه معرفه‌الله

^۱ . سوره فرقان (۲۵) آیه ۵۷. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۳۵:

«بگو ای رسول ما! من هیچ اجر و مزدی را از شما مطالبه نمی‌کنم. اجر و پاداش من همانا حرکت شما در صراط مستقیم و راه به سوی پروردگار است.»

^۲ . سوره انبیاء (۲۱) آیه ۱۰۷. معادشناسی، ج ۹، ص ۱۴۲:

«و ای پیغمبر ما نفرستادیم تو را مگر رحمت برای تمام عالمیان.»

است و به این مطلب می‌خواهد برسد.

پس از نقطه نظر فطری مطلب تمام است بر اینکه منظور از خلقت بشر رسیدن به غایت است، حالا یک عده به دنبال این حکم فطری نمی‌روند، نروند، به ما کاری ندارند! ما بحث منطقی نسبت به این مطلب داریم. مثل اینکه فطرت بشر انسان را به وجود یک صانع راهنمایی می‌کند، حالا یک عده انکار صانع می‌کنند و روی فطرت پرده می‌اندازند، این به ما مربوط نیست و **بما نحن فیه** کاری ندارد! فطرت بشر انسان را به صداقت، امانت، عدم خیانت، عدم دروغ و امثالهم هدایت می‌کند، حالا یک عده می‌آیند و روی این پرده می‌اندازند و خودشان را در این ستار قرار می‌دهند، این به جریان نفس‌الأمری بحث و منطق کاری ندارد! فطرت بشر انسان را به عدم ظلم و به عدالت راهنمایی می‌کند، حالا مرام یک عده مرام ظلم و خلاف عدالت باشد، این به اصل قضیه و فطرت مربوط نیست! بحث ما در باب ارتداد با جهات نفس‌الامریه مسئله است که مسئله در چه محدوده‌ای است و آزادی بشر در چه محدوده‌ای

است. ما در این باره بحث می‌کنیم، حالا یک عده نمی‌خواهند از این آزادی استفاده کنند و بر طبق فطرت حرکت کنند به بحث ما کاری ندارد!

علت وجود شوق رسیدن به کمال در انسان

بنابراین گفتیم که یکی از احکام فطرت، شوق رسیدن به کمال براساس اهدافی است که خداوند در فطرت انسان قرار داده و غایتی است که مترتّب کرده است. یعنی وقتی که فطرت انسان غایتی را برای خودش می‌داند که این غایت عبارت است از رسیدن به کمال و استعدادات، بر این اساس است که انسان را برای رسیدن به کمالات راهنمایی می‌کند. حالا شما در اینجا می‌بینید که گاهی اوقات اشتباه و خلط پیدا می‌شود. حالا اینکه ما رسیدن به کمال را در رسیدن به علوم ظاهر می‌دانیم، این یک بحث دیگر است ولی اینکه فطرت مشوّق برای ظهور استعدادات و به فعلیت رسیدن استعدادات است، بین همه علی‌السواء است، یعنی حتی آن کمونیست و ملحد هم به دنبال به فعلیت درآوردن استعدادات خود هستند. چرا می‌روند کتاب می‌خوانند؟! چرا می‌روند درس می‌خوانند؟! چرا می‌روند فلان

اختراع را انجام می‌دهند؟! چون دائماً می‌خواهند استعدادت خود را به فعلیت درآورند و خود را از مرتبهٔ جهل بیرون بیاورند و به مرتبهٔ علم برسانند. پس فطرت است که انسان را به این وادی سوق می‌دهد تا اینکه کمالات را برای خود تحصیل کند. این همان مسئله‌ای است که موجب می‌شود پیغمبران بیایند. یعنی ما براساس فطرت از خدا این مطلب را طلبکار می‌شویم که چون فطرتی که در ما قرار داده‌ای ما را به کمال می‌کشاند، پس بر تو واجب است که ما را در این مسیر حرکت دهی.

ما در اینجا می‌خواهیم حکمی را برعهدهٔ خدا بگذاریم، نه اینکه خدا بخواهد برعهدهٔ ما بگذارد. خدا ما را خلق کرده است؛ حالا که ما را خلق کرده است، می‌بینیم که فطرت، ما را به یک هدف سوق می‌دهد. یعنی ما باید به حکم فطری استعدادهای نهفتهٔ خود را به فعلیت برسانیم. بالاترین فعلیت این استعدادها، استعداد رسیدن به علم مطلق و رسیدن به کمال مطلق است؛ در این مطلب هم فطرت انسان را راهنمایی می‌کند. من باب‌مثال اگر ما قضیهٔ حقیقت

وجود را استنباط کنیم، حقیقت ماهیت را استنباط کنیم و اطلاق و صرافت آن را استنباط کنیم، طبعاً به خیلی از مسائل حکم می‌کنیم که نیاز به ادله و... دارد. تمام اینها به خاطر این است که مسائلِ حول و حوشش، آن‌طور که باید و شاید استیعاب نمی‌شود.

معنای هدایت

حالا اگر شما خلقت انسان را در نظر بگیرید و اگر حکم فطری برای خلقت انسان را و اینکه یک هدف و غایتی مترتب بر این است در نظر بگیرید، خود این فطرت بر گُرده خدا می‌گذارد که باید این فطرت، در مسیر رسیدن به فعلیت حرکت کند و انسان در آن مسیر حرکت کند؛ این عبارت است از هدایت.

بنابراین بعثت رسلی را که خداوند متعال گذاشته است، به عنوان یک حکم تکلیفی از آن طرف به مرتبه نزول نیست بلکه به مقام اقتضاء و استدعای ذاتی نسبت به مقام علّیت است، و از موقعیت فشار و تکلیف از علت به معلول نیست تا اینکه این بعثت رسل چکشی بر سر افراد باشد، بلکه از باب اقتضاء ذاتی است. همان‌طور که وقتی شما تشنه می‌شوید اقتضای ذات شما طلب آب است، حالا اگر کسی به

شما آب بدهد آیا این آب دادن را یک حکم تکلیفی از جانب او علیه خودتان تلقی می‌کنید؟! اگر گرسنه باشید و به در خانه کسی بروید تا اینکه به شما غذا دهد، آیا او به شما تحمیل می‌کند که این غذا را بخورید؟! یا اینکه می‌گوید: اگر نمی‌خواهی، نخواه، خودت اینجا آمده‌ای، اگر نخوری خودت از دنیا می‌روی! همین‌طور این بعثت رسل اولاً بلااول مقتضای استدعا و طلب ذاتی بندگان است، چون بندگان ذاتاً استدعا می‌کنند، خدا در اینجا **منه علی العباد** ارسال رسل می‌کند. یعنی این دقیقاً برخلاف آن چیزی است که مردم تصور می‌کنند!

تکلیفی نبودن احکام و شرایع

برخلاف تصور مردم، احکام و شرایع تکلیفی نیستند بلکه اقتضای ذاتی ما اول وجود داشته است. اگر این اقتضاء ذاتی نباشد ما یک آدم دیوانه هستیم! اگر ما از گرسنگی بمیریم و به مطعم نرویم دیوانه هستیم! اگر تشنگی به حدی برسد که [قابل تحمل نباشد و] از شخصی تقاضای آب نکنیم دیوانه هستیم!

به همین لحاظ این اقتضای ذاتی و این حکم فطری را لبیک گفتن و پاسخ گفتن پروردگار، یک جهت اجابت دعوت از ناحیه فطرت و مقتضای ذات بشر دارد؛ یعنی استدعای ذات ما از مرحله نزول به صعود است که موجب لطف پروردگار نسبت به ما شده و این باران رحمت که عبارت است از بعثت انبیاء و تدوین احکام و شرایع بر ما آمده است. اگر استدعای ما نبود خدا چه کار می کرد؟ می گفت: اینها که نمی خواهند پس رهایشان می کنیم! خدا چه نفعی در این بعثت رسل می برد؟! هیچ! لذا در آیه شریفه است که ﴿قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمْ يَا مُوسَى * قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾^۱ نمی فرماید: «أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ وَرَمَاهُمْ وَتَرَكَهُمْ؛ آنها را رها کرد» بلکه ﴿ثُمَّ هَدَى﴾، یعنی براساس این خلق هدایت کرد. پس خلق اقتضاء و استجلاب هدایت

۱. سوره طه (۲۰) آیه ۴۹ و ۵۰. الله شناسی، ج ۳، ص ۱۰۷:

«[فرعون] گفت: پس چه کسی می باشد پروردگار شما دو نفر (موسی و هارون) ای موسی؟! موسی گفت: پروردگار ما آن کسی است که به هر چیز، مقدار ظرفیت و هویتش و استعدادش را در جهان آفرینش عطا کرده است، و سپس آن را در راه و مسیر کمال وجودی خود به راه انداخته و بدان سمت هدایت نموده است.»

می‌کند، خلق طلب این هدایت را می‌کند.

الإنسان بما هوَ إنسان، مقتضى برای بعثت رسل

و تدوین احکام و شرایع

بناءً على هذا خلق و حکم فطری این مسئله را

اقتضاء می‌کند، و این حکم فطری هم بین مؤمن و

کافر فرقی نمی‌کند. حکم فطری قبل از خلقت رسل،

حکم فطری‌ای است که منبعث از انسان است بما هوَ

إنسان، بما أنَّه إنسان، لا بما أنَّه متدین، لا بما أنَّه

مكلف، لا بما أنَّه مسلم، لا بما أنَّه ... ، بلکه

الإنسان بما هوَ إنسان، این مقتضى برای بعثت رسل

و تدوین احکام و شرایع است. قبل از مرحله بعثت،

قبل از اینکه پیغمبر بیاید، می‌گوییم که خدایا چه کار

کنیم؟! یک نفر را بفرست! وقتی که آمد، دیگر آمد!

پس قبل از بعثت رسل است که استدعای ذاتی برای

هدایت و تشریع قوانین هست. وقتی که بیاید، دیگر

آمده است. ﴿إِنَّا هَدَىٰ نَهَ السَّبِيلِ إِمَّا شَاكِرٌ وَإِمَّا

كَفُورًا﴾^۱.

^۱ . سوره انسان (۷۶) آیه ۳. معادشناسی، ج ۵، ص ۲۳۳:

«ما راه را به انسان نشان می‌دهیم و او را بدان راه رهبری می‌کنیم؛ انسان یا می‌پذیرد و شاکر می‌گردد، و یا نمی‌پذیرد و کافر می‌شود.»

هدایت یک استدعای ذاتی است که به بشر

برمی گردد

بنابراین، این استدعای ذاتی به **إنسان بما هوَ**

إنسان برمی گردد، نه به **إنسان بما هو مؤمنٌ یا**

متدینٌ. و یک نکته خیلی مهمی در اینجا هست که

هیچ کس از این نکته مفری ندارد و آن اینکه هدایت

یک استدعای ذاتی است که به بشر برمی گردد نه به

مؤمنین و نه به نصاری و نه به یهود و اصلاً بشر

چون بشر است باید هدایت برای او فراهم شود!

تلمیذ: اگر کسی در اینجا بگوید که ما قبول داریم

فطرت ما اقتضای میل به سوی کمال و علم و ... را

دارد و در اقتضای فطرت ما بحثی نیست، ولی این

اقتضای فطری ما را وادار می کند بر اینکه خودمان

تلاش کنیم و با فکر خودمان و با سعی خودمان و با

تلاش خودمان به دنبال علم برویم.

استاد: هیچ اشکالی ندارد. ما می گوئیم: شما با

فکر و سعی و تلاش خود بروید، اگر سرتان به سنگ

نخورد، ما هم از شما تبعیت می کنیم و متابعت

می کنیم. می گوئیم: حرفی نداریم، شما بروید ولی

صحبت در این است که این مطلب را اولاً فطرت

شما می گوید و هر فطرتی نمی گوید، چون یکی از
مسائلی که موجب می شود او به سمت این برود
همین است که می گوید: من استعدادها را به
شکوفایی برسانم؛ یعنی بر خودش اثبات جهل
می کند و می گوید: جاهل است. حالا صحبت در این
است که آیا تو برای ازبین بردن این جهل در فاعلیّت
تام هستی؟! یعنی آیا می توانی همه جهالت ها را
ازبین ببری یا نه؟! اینها در مسائل پزشکی یک میلیون
مسئله برایشان مجهول است، فقط چهارتا از آن را
حل کرده اند، حالا چه برسد به اینکه بخواهند
مجهولات نفّسشان را حل کنند! کجایش این طور
است؟! اگر هم بگویند، دروغ جعل می کنند!
من باب مثال اینکه می نشینند و این همه قانون جعل
می کنند و بعد می گویند که اینجایش خراب شد و
تبصره می گذارند، اینها برای چیست؟! یعنی شما
وقتی که قانون را عمل کردید و بعد از دو سال متوجه
شدید که این قانون اشتباه بوده است، پس دو سال
در اشتباه بوده اید! در این مدت دو سال که شما در
اشتباه هستید، چه کسی پاسخگو است؟!

تلمیذ: جواب می دهند که این سیر تکاملی است،
بشر از آن ابتدا این سیر را ادامه می دهد.

استاد: حالا ما این طور جواب می دهیم که اگر
راهی برای شما پیدا کردیم که این سیر تکاملی وجود
نداشت، شخص از اوّل در مسیر کمال بود، چه
جواب می دهید؟! کدام بهتر است؟! کدام ترجیح
دارد؟! به جای اینکه شخصی از ابتدا خودش برود و
الفبا را یاد بگیرد ما از اوّل برایش یک معلم
گذاشته ایم، کدام یک از این دو راجح است؟! بعثت
انبیاء برای این است.

تلمیذ: ما نمی خواهیم زیر بار این مطلب برویم.
استاد: اینکه می گوید: «نمی خواهیم»، می شود
خلاف فطرت. شما نمی خواهید زیر بار بروید،
بسیار خوب، نروید، این یک مسئله مربوط به شما
است! بحث جلسه آینده در تأمین امنیت برای
افراد است که می خواهند زیر بار فطرت بروند، و
بحث مهم ما است!

تلمیذ: نه اینکه نمی خواهیم برویم، یعنی می گوید
که اقتضای فطری ما این است که ما را به سوی کمال
و علم [ببرد] و ما هم همین طور خودمان با سعی و

تلاش خودمان و با فکر خودمان می خواهیم برویم و برسیم.

استاد: آیا رفتید و رسیدید یا نه؟!

تلمیذ: نه، نمی گوییم که رسیدیم ولی می گوییم که این سیر تکاملی است که از اوّل خلقت بشر شروع شده است.

استاد: شما بی جهت می گوید!

تلمیذ: هر کسی به هر جا رسید بقیه هم همین طور ادامه می دهند.

استاد: کجا به سیر تکاملی رسید؟! آیا در این سیر تکاملی به کمال رسیدند یا نرسیدند؟! چه کسی رسید؟!

تلمیذ: اگر کمال را برای آنها تعریف کند ...

استاد: همین دیگر، فطرت از اوّل همین را می گوید. ببینید یک وقت شخص می خواهد یک چیزی بیندازد و یک وقت هم شخص واقعاً می خواهد بفهمد، این دوتا مطلب است. اگر می خواهد بیندازد و انداختنی است، باید در مقابلش هم انداخت؛ یعنی اگر منظور چماق است، [مقابلش

هم همان است!] ولی یک وقت شخص می خواهد بفهمد؛ لذا از او این طور سؤال می شود: فطرت شما که شما را به سوی کمال می رساند، کمال را چه تشخیص می دهید؟! آیا کمال را حیات دنیوی تشخیص می دهید یا رسیدن به مبدأ؟! دیگر متعجب می ماند و هیچ راه برو و برگرد ندارد!

تلمیذ: خود همین مسئله هم محکوم به حکم عقل و فطرت است. اگر کسی بخواهد با عقلش هم به کمال برسد، حکم عقل می گوید: به متخصص رجوع کن!

استاد: بله، در آنجا هم همین است، عرض کردم که در آنجا هم خود فطرت می گوید که برای رفع جهل نیاز به هدایت داری.

تلمیذ: نسبت به علوم تجربی هم همین طور است.

بشر به دنبال اقرب طریق برای رسیدن به کمال

استاد: نسبت به همه چیز همین را می گوید. آیا شما دیده اید که شخصی به دنیا بیاید و از اوّل خودش به دنبال تجربه برود؟! یا از تجربه دیگران استفاده می کند؟! مثلاً کسی که بخواهد نجّاری یاد بگیرد آیا

از اوّل خودش می‌رود و درخت را ارّه می‌کند و از جنگل می‌آورد یا پیش نجّار می‌رود؟! اصلاً بشر به دنبال اقرب طریق برای کمال است! هیچ‌کسی تجربه دو هزار ساله را از اوّل شروع نمی‌کند، بلکه تجربه دیگران را به عنوان راهنما می‌گیرد! وقتی که این طور شد ما این مسئله را می‌گوییم که اگر این راهنمایی به صورت دیگری جامع الأفراد باشد آیا فطرت باید او را بپذیرد یا نباید بپذیرد؟!

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد